

مال مسلمین افتادند و روزبه روز زخمی تازه بر قلب پیغمبر وارد کردند، شیرازه ملک و ملت را بطوری گسیختند که اجانب علناً مملکت را میان خود تقسیم کردند (اشاره به معاهده ۱۹۰۷) و حصصی برای خود معین و مفروض کردند در این حال شیعیان آل محمد از باطن ائمه اسلام استمداد نموده یکبار حرکت کردند و برای حفظ این قطعه باقی مانده مملکت و نجات از سفاکی قاجاریه با جان و مال حاضر شدند و به معاونت و امداد حضرت حجة عجل الله تعالی فرجه به مطلوب خود خواهند رسید و داعیان نیز بر حسب وظیفه شرعی خود و آن مسئولیت که در پیشگاه عدل الهی برگردن گرفته ایم تا آخرین نقطه امکان در حفظ مملکت اسلامی و رفع ظلم خائنین از خدا بی خبر و تأسیس اساس شریعت مطهره و ادعای حقوق مغضوبه مسلمین خودداری ننموده و در تحقیق آنچه ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب الزمان با جمهور مسلمین است حتی الامکان فروگذار نخواهیم کرد و عموم مسلمین را به تکلیف خود آگاه ساخته و خواهیم ساخت و از حضرت حجت ارواح العالمین فداء در انجام این مقصد استمداد نموده به معاونت آن حضرت مستظهر و معتمدیم و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون لعنة الله علی قوم الظالمین.

الاحقر نجل مرحوم میرزا خلیل محمد حسین      الاحقر محمد کاظم الخراسانی  
الاحقر عبدالله المازندرانی

مشروطیت عثمانی انقلاب گیلان و تصرف آن ایالت به دست  
فتوحات مشروطه      مشروطه خواهان وقایع تهران، ستمگریهای محمدعلیشاه و  
خواهان تبریز      عهدشکنیها و نیرنگهای او و همدست شدن جمعی از روحانی  
نمایان با دربار استبداد و فتاوی و تلگرافات ناحق آنها در  
تقویت پادشاه ظالم، مداخله روسها در امور ایران، شهرت ورود قشون روس به خاک  
وطن، عواملی بود که حوزه روحانی نجف از پیش متأثر ساخته و آنان را به گرفتن تصمیم  
قطعی در خاتمه دادن به دوره ظلم و ستمگری و برقراری حکومت جمهور مصمم نمود.  
هرگاه با نظر دقت اعلامیه حجج اسلام نجف اشرف را تحت مطالعه قرار بدیم  
به این حقیقت پی می بریم که حجج اسلام نجف اشرف بدون ملاحظه و بطور منقطع  
مصمم شدند که در مقابل ستمگران و دربار استبداد و شاه ظالم و مداخلات اجانب با  
کمال قدرت و فداکاری ایستادگی کنند و مملکت و ملت مسلمان ایران را از بدبختی و  
انقراض حتمی نجات بخشند.

**مسافرت** بطوری که در جلد اول این تاریخ نوشتیم حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران یکی از بازیگران صحنه اول انقلاب مشروطیت بود و شخصیت او در تقدیرات مشروطیت اهمیت بسزایی داشت و در موقع ظهور نهضت آزادی یکه تاز بیدان استبداد بود و برجسته ترین عامل طرفدار عین الدوله محسوب می شد ولی زمانی نکشید که حاجی شیخ فضل الله نوری مقام اول را در مخالفت با مشروطیت حائز گشت و امام جمعه را در صف عقب قرارداد، علت عقب افتادن امام جمعه این بود که او مرد عباش و تن پروری بود و جسارت و روبروشدن با مخاطرات را نداشت ولی همیشه از طرفداران جدی استبداد و مخالفین سرسخت مشروطیت و مجلس بود چنانچه پس از توپ بستن مجلس و از میان رفتن مشروطه امام جمعه دوباره قدم در میدان گذارد و از صدرنشینان باغشاه شد و از کسانی بود که اعلان حرمت مشروطه را امضا نمود و شاه ستمگر را به ضدیت با ملت تشویق می نمود.

چون دیرزمانی نبود که امام جمعه از نجف به ایران آمده بود با اکثر علما و طلاب معروف نجف دوستی و آشنایی داشت و واسطه میان دربار و بعضی از مقامات روحانی عتبات بود و پولی که محمدعلیشاه برای فریب دادن حوزه علمیه نجف می فرستاد به توسط او به مقصد می رسید و در میان کسانی که مورد نظر بودند تقسیم می شد، درحقیقت امام جمعه از تهران از طرف شاه علما و طلاب مستبد عتبات را رهبری می کرد و یک مرکز مؤثری از روحانیون آن دیار به نفع محمدعلیشاه تشکیل داده بود و خیال می کرد که با این دسته بندی اقدامات روحانیون مشروطه خواه را بی اثر و خنثی نماید و با تقویت دستگاه حجة الاسلام یزدی که یکی از مستفذین روحانیون نجف بود بازار آخوندملا کاظم خراسانی و حاجی میرزا حسین و مازندانی را از رونق بیندازد ولی قدرت حق و نیروی ایمان و تجلیات افکار عالیه روحانیون مشروطه خواه نجف در ایران و کشورهای اسلامی تمام کوشش و مساعی دربار تهران را تحت الشعاع قرار داد و احکام و فرامین حوزه علمیه نجف در اقصی نقاط ایران منتشر گشت و مردم را از خواب غفلت بیرون آورد و به آنها فهماند که بقای کشور ایران جز در سایه مشروطه و بسط عدالت ممکن نیست و دستگاه ظالم محمدعلیشاه ایران را به یرتگاه نیستی سوق می دهد و هرگاه زمانی بیش دوام پیدا کند تسلط اجانب بر ایران افزونی یافته و خودمختاری این کشور چندین هزارساله از میان خواهد رفت.

تأثیر احکام علمای نجف محمدعلیشاه و درباریانش را بیش از پیش مضطرب و پریشان خاطر ساخت و آنان را در راه چاره جویی انداخت پس از مشورت بسیار بر آن شدند که یکی از مهمترین علمای مستبد تهران را با اختیار کافی و وسایل لازم برای فریب دادن علمای مشروطه خواه به نجف بفرستند قرعه این فال به نام حاجی میرزا ابوالقاسم

امام جمعه تهران در آمد و او پس از تهیه مسافرت با چند نفر همدست از علمای طبقه دوم رهسپار عتبات شد.

معروف شد که محمدعلیشاه اعتبار نامحدودی به امام جمعه داده و نیز گفته می‌شد که بانک استقراضی روس یک حواله پنجاه هزار تومانی در اختیار او گذارده که از بانک عثمانی بغداد دریافت نماید.

آنچه مؤید نظر بالا است اینست که امام جمعه پس از ورود به بغداد بلافاصله با سفیر روس مقیم بغداد ملاقات کرد و سپس به طرف نجف رهسپار گشت، نظر به اینکه آخوند ملا محمد کاظم خراسانی رهبری حوزه علمیه مشروطه خواه نجف را عهده دار بود و سایر علما از سیاست و مصلحت اندیشی او پیروی می‌کردند امام جمعه برای آنکه حجة الاسلام خراسانی را غافلگیر کرده و او را ناچار به موافقت کند یکسره به منزل او وارد شد و چنانچه رسم ایرانیان است مهمان آخوند ملا محمد کاظم گردید.

آخوند ملا محمد کاظم هم بنابه رسم باستانی ایرانیان با آنکه امام جمعه را می‌شناخت و از قصد او آگاه بود و از کارهای ناپسندیده او اطلاع کامل داشت با گشاده رویی او را در خانه خود پذیرفت و تا حدی که ممکن بود وسایل آسایش و پذیرایی او را فراهم نمود و با کمال احترام و محبت با او رفتار کرد.

ولی نه افسون امام جمعه و نه ناله سراپا تملق محمدعلیشاه و نه پول هنگفتی که با خود آورده بود نتوانست کوچکترین تزلزلی در ارکان فکر و خط مشی آخوند خراسانی و سایر روحانیون مشروطه خواه وارد آورد و آنها را از راهی که پیش گرفته بودند منصرف نماید، عاقبت پس از چندی امام جمعه دست خالی به تهران بازگشت و جز روی سیاه و آه دل ارمغان دیگری نتوانست برای شاه مستبد با خود به تهران بیاورد.

شهر اسلامبول با اینکه قرن‌ها پایتخت دولت عثمانی بود  
**میتینگ بین‌المللی در اسلامبول** بواسطه موقعیت مهم جغرافیایی و مزایای دیگری که دارد  
 جنبه بین‌المللی پیدا کرده و عده زیادی از ملل آسیایی و اروپایی و پیش از همه یونانی و ارمنی در آنجا سکنی دارند.

اسلامبول سالها یکی از مراکز مهم تجاری ایران بود و ایرانیان مال التجاره خود را به آن شهر بزرگ حمل کرده و از آنجا به سایر نقاط دنیا می‌فرستادند بهمین جهت عده زیادی ایرانی که اکثر آنها آذربایجانی بودند در اسلامبول سکنی داشتند و سفارت کبرای ایران در اسلامبول اهمیت مخصوصی داشت.

انقلاب مشروطیت ایران، قیام آذربایجان، شهرت روزافزون ستارخان و فدائیکارهای ملت ایران در راه آزادی بیش از پیش موجب شهرت و اهمیت ایران و ایرانیان در آن کشور وسیع شد.

پس از انقلاب عثمانی و برقراری مشروطیت و زمامداری حزب «ترکهای جوان» دولت عثمانی و روشنفکران و آزادیخواهان آن مملکت علاقه و احترام خاصی نسبت به ایرانیان پیدا کردند و راه لغت و مودت پیش گرفتند.

مردمان سایر ملل هم که در اسلامبول می زیستند نسبت به ایران غمخواری و اظهار دوستی می کردند و موفقیت آزادیخواهان ایران را خواهان بودند در نتیجه همین علاقه مندی بود که رهبران ملت‌های فوق‌الذکر برای همدردی و تقویت معنوی از نهضت مشروطه خواهان ایران تصمیم گرفتند که یک میتینگ عمومی بین‌المللی که نمایندگان جمیع ملل و مذاهب مقیم اسلامبول در آن شرکت داشته باشند تشکیل بدهند و از طرف هر ملت یکی از افراد میرز و معروف خطابه‌ای ایراد نماید. و نیز تصمیم گرفتند که یکی از شخصیت‌های آزادیخواه و محترم عثمانی ریاست آن میتینگ را عهده‌دار گردد و نطق افتتاحیه را ایراد نماید.

برای ریاست میتینگ «پرنس صباح‌الدین» پسر محمود پاشا معروف که یکی از آزادیخواهان بنام عثمانی بود و سالها قیادت آزادیخواهان آن کشور را عهده‌دار بود و در راه آزادی جانفشانیها کرده بود و در میان ملل عثمانی محبوبیت بسیار داشت انتخاب نمودند.

پرنس صباح‌الدین در میان مردم بدرجه‌ای مورد احترام بود و به‌آزادمردی و آزاد منشی معروف شده بود که او را صباح حریت می نامیدند.

این میتینگ مهم در بیک اوغلی منعقد شد و از طرف ایرانیان حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی که در آن زمان با عده‌ای از مهاجرین به اسلامبول وارد شده بود برای ایراد خطابه به زبان فارسی انتخاب گردید، در روز موعود عده زیادی ایرانی با پرچمهای سه رنگ از خان‌والده حرکت کرده رهسپار محل میتینگ شدند، هر یک از ملتها هم ناطقی انتخاب کرده بودند که به زبان ملی خود سخنرانی کند چنانچه ناطق ارمنه به زبان ارمنی، ناطق کرد به زبان کردی، ناطق عثمانی به زبان ترکی و گویندگان اروپایی به‌السنه خود سخنرانی کردند.

پرنس صباح‌الدین میتینگ را افتتاح کرد و در خطابه مختصری که ایراد نمود از روحانیون ایران که پشتیبان آزادی و مشروطیت بودند تمجید کرد و از قیام ملی ایران سخن گفت و در خاتمه از خداوند موفقیت آزادیخواهان ایران را در راهی که پیش گرفته بودند مسئلت نمود.

سپس رئیس ارمنه از طرف ملت خود روی کرسی خطابه قرار گرفت و به زبان ارمنی نطقی در تمجید آزادیخواهان ایران و پیشرفت قیام ملی ایرانیان و روح همکاری و صمیمیت که میان ارمنه ایران و مشروطه خواهان برقرار است و مساعی و مجاهدتی که متفقاً برای بدست آوردن آزادی می نمایند بیان نمود.

بعد نماینده کردها به زبان کردی نطقی کرد و گفت ملت کرد که نژاد ایرانی می باشد در این موقع با کمال صداقت با مردم تبریز هم صدا شده و خواهان مشروطیت است و هر کمکی که بتواند در این راه خواهد نمود.

بعد دولت آبادی نماینده ایران روی کرسی خطابه قرار گرفت و نطق مفصلی از تاریخ گذشته و اوضاع فعلی ایران نمود که عین آن را در تاریخ زندگانی یحیی به طبع رسانیده و چون خطابه ناطق مذکور بسیار مفصل است و این کتاب گنجایش درج همه آنرا ندارد به نوشتن چند سطر آن که به نظر نگارنده عصاره نطق ایشان است در اینجا اشاره می کنم.

اگرچه ناله ما ایرانیان ضعیف است ولی تشکر دارم از آزادیخواهان عالم که محض شرف انسانیت و همدردی عالم بشریت، ما را به نغمه های ملی نوع خواهانه خود مساعدت و صدا به صدای ما می دهند تا بتوانیم به گوش عالمیان برساییم.

ملت ایران از ترك و فارس و عرب و عجم یکدل و یک زبان می گویند زنده باد آزادی، مرده باد استبداد.

بعد از دولت آبادی «سعید سلماس» آزادیخواه معروف که چندی بعد در آذربایجان به دست مستبدین شهید شد نطقی به زبان ترکی آذربایجانی ایراد کرد و از سید جمال - الدین و میرزا آقاخان کرمانی سخن گفت، سپس از فداکاری ملت تبریز در راه مشروطیت بیاناتی کرد و بالاخره ذکر جمیل ملک المتکلمین سید جمال الدین واعظ و حاجی میرزا ابراهیم آقا و میرزا جهانگیرخان مدیر روزنامه صوراسرافیل شهدای راه آزادی را به میان آورد و روان آنها و دیگر شهدای آزادی را شاد نمود.

پس «سیوقریب» فرانسوی از طرف اروپاییان آزادیخواه نطق مهیج و مؤثری نمود و گفت ملل آزاد جهان مخصوصاً ملت آزادیخواه فرانسه نسبت به آزادیخواهان ایران علاقه مند است و ملت ایران باید برای بدست آوردن آزادی همان راهی را که فرانسویها پیش گرفتند و کامیاب شدند پیش بگیرد.

در خاتمه پرنس صباح الدین نتیجه مجلس را که اتحاد ملل خاصه ملل اسلامی در حفظ استقلال ایران و اعاده مشروطیت و افتتاح مجلس شورای ملی است اعلام کرد و مجلس را خاتمه داد.

پس از ظهور مشروطیت عثمانی چند نفر از تجار روشنفکر و آزادیخواه ایرانی مقیم اسلابول در صدد برآمدند که با رهبران حزب اتحاد و ترقی که زمام امور کشور عثمانی را بعد از انقلاب بدست گرفته بودند برای کمک به پیشرفت مقاصد ملیون ایران نزدیک شده متفقاً همکاری نمایند این منظور با ورود چند نفر از معاریف

کمیته مختلط

مهاجرین ایرانی از آن جمله میرزا محمد صادق طباطبائی جامه عمل پوشید و یک کمیته مختلط به عضویت عده‌ای از برگزیدگان دو ملت در قاضی کوی و حیدرپاشا تشکیل شد و از جمله اقداماتی که کرد این بود که به توسط «طلعت بیگ» که یکی از برگزیدگان حزب اتحاد و ترقی بود قرار نامه‌ای نوشته شد که در آن قید شده بود که دولت برای پیشرفت آزادی و مشروطیت در ایران متحداً تشریک مساعی نمایند و از قوای ملی ایران که در حال حرکت به طرف تهران بودند تقویت شود و نیز پس از برقراری مشروطه در ایران به خلاف دوره استبداد خصوصت وجدایی که قرن‌ها میان دودولت بود و خطر بزرگی برای عالم اسلام و سیاست شرق داشت مبدل به دوستی و همکاری صمیمی گردد. خوشبختانه بعد از آن زمان این فکر که در صلاح دو ملت بود تا حدی پیشرفت کرد و روابط میان ملت ایران و ملت عثمانی روز بروز بهبودی یافت و حزب اتحاد و ترقی با مشکلاتی که خود در پیش داشت تا حدی با مشروطه خواهان ایران مساعدت کرد.

اگر چه ظهور مشروطه و آزادی در عثمانی بنفسه و به خودی خود بزرگترین ضربه را بر پیکر استبداد در ایران وارد کرد و تأثیر معنوی او در ایران بیش از هر نوع کمک مادی بود.

ارفع الدوله سفیر کبیر ایران که تا آن زمان خود را نماینده دولت وقت می دانست و راه بی طرفی پیش گرفته بود در نتیجه تمایل رهبران ملت عثمانی به مشروطیت ایران و پیشرفت قیام ملیون در تبریز و گیلان به طرف مشروطه خواهان متمایل شد و در تلگرافی که به حجج اسلام نجف نمود آمادگی خود را برای هر نوع خدمت اعلام نمود و علمای نجف به او جواب دادند هر کس در راه حق خدمت کند خداوند به او اجر عطا خواهد فرمود. در نتیجه اقدامات کمیته مذکور، احمد رضا رئیس مجلس مبعوثان و سعید پاشا رئیس مجلس اعیان عثمانی تلگرافی به محمدعلیشاه کردند و به او نصیحت دادند که بیش از این در مقابل خواسته‌های ملت ایران سرسختی نکند و عاقبت وخیم آن را در نظر بگیرد و در خاتمه مکتوب تمایل ملت عثمانی را به برقراری مشروطیت در ایران اعلام داشتند.

اگر چه در جلد چهارم این تاریخ شمه‌ای از عملیات آزادیخواهان ایران که تبعید شده بودند و با بواسطه فشار مهاجرین ایرانی در اروپا استبداد به اروپا مهاجرت کرده بودند به نظر خوانندگان رسانیده و تا آنجا که فرصت اجازه می داد از مساعی آنان در پاپتختهای کشورهای مترقی جهان گفتگو کردم.

اینک برای روشن شدن مطالبی که از نظر تاریخ و شناسایی بطرز فکر مهاجرین

حاوی اهمیت است چند قسمت از گزارشهایی که معاضدالسلطنه پیرنیا نگاشته و در صحت آن کمترین تردیدی نیست در اینجا نقل می‌کنم.

دیروز عصر جنابان علاءالدوله، احتشام السلطنه، مخبرالسلطنه، ممتازالدوله، دبیرالملک، معتمد خاقان، سردار اسعد، امیراعظم و بنده در منزل علاءالدوله جمع شدیم که تفصیل و راپرت آنرا به اداره محترم باید بدهیم.

حضرات پارسیها خیلی از رفتن ما بایوردن و نشر روزنامه به منظور تهران مضطرب هستند گویا مخبرالسلطنه را مأسور کرده‌اند که حضرات را جمع کند که اگر بتوانند مانع بشوند که روزنامه صوراسرافیل به چاپ برسد و منتشر شود و یا لااقل فرم و شکل روزنامه تغییر داده شود و می‌خواهند خودشان را در اینکار داخل کنند ولی ما می‌خواهیم به یادبود شهید مظلوم میرزا جهانگیرخان روزنامه صوراسرافیل را بهمان وضع و سبک و سرلوحه طبع و منتشر کنیم.

در باب روزنامه هر چه صحبت کردند گفتم کار از کار گذشته حروف هم تهیه کرده‌ایم و اگر دنیا بهم بخورد ما آن روزنامه را به یاد شهدای راه آزادی منتشر خواهیم کرد و شکل و سبک آنرا هم تغییر نخواهیم داد.

امروز عصر منزل سردار اسعد جمع می‌شوند تا در اطراف اتحاد و همکاری مهاجرین صحبت کنند.

چیزی که موجب زحمت برای انتشار روزنامه شده نداشتن حروفچین فارسی دان است آنچه کردیم شاید بشود مساوات را که پس از فرار از تهران به تبریز آمده و روزنامه مساوات را در آنجا منتشر می‌کند برای کمک به اروپا دعوت کنیم موفق نشدیم (مساوات گفته بود من تا مشروطه در ایران برگشت نکنم و مجلس باز نشود از ایران بیرون نمی‌روم) ما مجبور شدیم به دکتر جلیل خان (برادر دکتر خلیل اعلم الدوله) متوسل بشویم او بعد از بهانه‌جویی بسیار این زحمت را قبول کرد و اینکه با کمال خورسندی بشارت می‌دهم که نمره اول روزنامه صوراسرافیل مثل سابق از طبع خارج شد و در تمام دنیا منتشر گردید و همه آزادیخواهان از اطراف و اکناف به ما تهنیت می‌گویند. دهخدا به معاضدالسلطنه می‌نویسد مخبرالسلطنه چه می‌گوید، احتشام السلطنه چه می‌خواهد، در انجمنهای تهران کم حرف بی‌فایده شنیدیم، کار ما معین است ما باید زشته کار خودمان را بگیریم و پیش برویم اگر به مقصود رسیدیم و اگر نرسیدیم پیش وجدان و انسانیت خجل نیستیم.

با همه مساعی مرحوم معاضدالسلطنه روزنامه صوراسرافیل بواسطه مشکلات زیاد از جمله نداشتن حروفچین و پول بیش از سه نمره منتشر نشد ولی همین سه نمره ولوله‌ای در ارکان دولت استبدادی تهران انداخت و محمدعلیشاه شخصاً اقداماتی بوسیله چند نفر

که در پاریس بودند برای جلوگیری از انتشار آن نمود، می‌گویند در تهران نمرات صوراسرافیل تا سی تومان به فروش رفت.

اولین نمره روزنامه صوراسرافیل در غره محرم ۱۳۲۷ از طبع خارج شد و اداره روزنامه مرکز مراجعات ایرانیان مشروطه‌خواه شد، انجمن سعادت اسلامبول با وسایلی که در دست داشت روزنامه صوراسرافیل را با وجود سانسور سختی که از طرف دولت ایران در کار بود بهمه شهرستانهای ایران می‌فرستاد.

روزنامه جبل‌المثین کلکته و چهره‌نما در مصر و روزنامه مساوات در تبریز مقالات روزنامه صوراسرافیل را نقل می‌کردند، مقالات صوراسرافیل بدرجه‌ای انقلابی و تند بود که پروفیسور براون با اینکه خود او یکی از طرفداران مبارزو سرسخت مشروطه ایران بود نامه‌ای به‌مدیر روزنامه صوراسرافیل نگاشت و او را به‌ملایمت و اعتدال دعوت کرد.

۴شنبه ۱۰ فوریه ۱۹۰۹ به‌عرض حضور مکارم‌ظهورعالی

می‌رساند امروز به‌زیارت رقیمة شریفه مشرف و فائز گردیدم و از  
اینکه رساله مخلص در ترجمه ارکان مشروطیت و حسب حال

ایران در این سنوات اخیر رسیده بود و مظهر و مستحسن آن دوست مکرم گردید خیلی خوشحال گردیدم انشاءالله فردا کتاب تمام می‌شود و به‌همه روزنامه‌های اینجا خواهیم فرستاد و به‌اشخاصی که درد ایران دردل دارند هرچه بخواهید فرستاده خواهد شد. آقای سردار اسعد و ممتازالدوله به کامبریج آمدند و دو ساعت مخلص را سرفراز فرمودند از قرار معلوم آنها به‌وزارت خارجه انگلستان رفته و «چارلس هادنک» را ملاقات نموده و جواب کافی در عدم مداخله انگلیس در ایران از سوی الیه گرفته‌اند.

سسترلنج رئیس کمیته ایران انگلیس از پاریس مراجعت کرده و ایرانیان را ملاقات نمود و کمال اطمینان را از اتحاد و یکدلی آنها مخصوصاً بختیاربها پیدا کرده درباره صوراسرافیل رأی مخلص را خواسته بودید بنظر مخلص اینطور سخت نوشتن در خصوص شاه و احوال حاضره فایده ندارد و سبب اضطراب آنها می‌شود، هرچه می‌گویند راست است ولی گفتن حقیقت مصلحت نباشد و می‌ترسم این نسخه در دست بعضی از درباریان بیفتد و آنها به‌شاه نشان بدهند و بگویند مشروطه‌خواهان راضی نمی‌شوند الا بقلع و قمع شما پس محال است با ایشان فکر مصالحه بکنید و باید آنها را دشمن جانی خود بدانید و هیچ مسامحه نکنید، اینست فکر مخلص و امیدوارم این نسخه صوراسرافیل با وجود حسن نیت مؤلف ثمره تلخ ندهد.

مؤید با اینکه تحصیلاتش در علوم قدیمه بود و روحش در محیط خارج از افکارنویز پرورش یافته بود یک آزادمرد فطری و عدالت‌جوی طبیعی بود، این مرد تمام دوره زندگانی را با سختی معاش و فقر گذرانید و روح و فکرش صرف خدمت به آزادی و تنویر افکار مردم می‌شد تجلیات آزادی چنان روح او را تحت تأثیر قرار داده بود که مانند خرقة پوشان و صوفیان منزوی و مجرد زندگی می‌کرد و ذکر و فکرش صرف هدایت و رهبری مردم به‌شاهراه آزادی و مشروطیت می‌شد.

مؤید یکی از دوستان صمیمی و یازان واقعی قاضی قزوینی بود، بعد از شهادت قاضی مدتی در تهران مبهوت و سرگردان بود ولی با رسیدن خبر انقلاب رشت به زحمت خود را به آن سامان رسانید و در جرگه فدائیان وطن وارد شد.

اتفاقات و حوادث پانف انقلابی و آزادیخواه معروف بلغاری و مخبر روزنامه‌های آزادیخواه روسیه را سر راه او قرار داد و جاذبه مغناطیسی روحی آن دو را بهم نزدیک کرد.

پانف که شرح حال و افکار بلندش را در آینده خواهیم نگاشت چون روسیه را به‌خوبی می‌شناخت و از روحیه ملت روس و زمامدارانش اطلاع کامل داشت و معتقد بود که برای وصول به آزادی از هر اقدام و کاری نباید دریغ داشت تدبیری به‌نظرش رسید و اندیشه‌ای در خاطرش رسوخ کرد و پس از آنکه بیشتر در حالات روحی و تناسب جسمی مؤید مطالعه و دقت نمود نقشه خود را با او در میان نهاد.

هیكل قطور، ریش سحرابی پرپشت و عبا و عمامه ژولیده مؤید، و آشنایی او به علوم دینی و رفتار و آداب روحانیون، پانف را به این فکر انداخت که مؤید را به‌عنوان نماینده فوق‌العاده مقامات روحانی نجف‌اشرف به روسیه برده و وسیله ملاقات او را با مقامات دولتی و مراکز ملی روسیه فراهم نموده و برای پیشرفت مشروطیت ایران مورد استفاده قرار بدهد.

مؤید نقشه پانف را بدون تأمل قبول کرد و جلو ریش را رها کرد و عباوردایی که برازنده یک نماینده رسمی روحانی بود تهیه نمود و به اتفاق راه روسیه را پیش گرفتند. پانف که در کار تبلیغات تجربه وید طولایی داشت و با اغلب مدیران و نویسندگان جراید روسیه آشنایی و سروکار داشت خبر ورود نماینده عالی مقام حجج اسلام نجف را در جراید روسیه با آب و تاب زیاد منتشر نمود و مسلمانان روسیه را برای پذیرایی مؤید آماده ساخت.

پس از ورود به خاک روسیه پانف و مؤید در تمام شهرهایی که در طول راه میان سرحد ایران و پایتخت روسیه بود توقف کردند و با روحانیون و بزرگان آن شهرستانها دید و بازدید نمودند و با روزنامه‌نویسان مصاحبه کردند.

هنوز نماینده عالی مقام که به نام مستعار میرزا شیخ علی نامیده می شد وارد پطرسبورگ نشده بود که جراید پایتخت خبر ورود او را انتشار دادند و در اطراف مأموریت او چیزها نوشتند.

جمعی از تجار ایران و نمایندگان مطبوعات از میرزا شیخ علی استقبال کردند و او را با احترام وارد شهر نمودند.

پانف که در کار خود بسیار زبردست بود چند مصاحبه مطبوعاتی برای بحث در مقصود مسافرت نماینده روحانیون نجف ترتیب داد و وسایل ملاقات میرزا شیخ علی را با مقامات متنفذ و سیاسی روسیه فراهم کرد و چون خود را مترجم نماینده مذکور معرفی می کرد در تمام مجالس و مصاحبه های مطبوعاتی گفته های میرزا شیخ علی را با سبک قابل توجه ترجمه می کرد تمام این ملاقاتها و مصاحبه ها که بطور مفصل در روزنامه های آزاد یخوای روسیه منعکس شد می توان در دو جمله ملخص نمود:

مقامات عالیه روحانی نجف که برصد میلیون مسلمان روی زمین حکومت روحانی دارند و مرجع تقلید مسلمانان از زمامداران کشور روسیه و امپراطور روس که چندین میلیون تبعه مسلمان دارد تقاضا دارند برای حفظ دوستی و احترام ملل اسلامی و جلب مودت و محبت و اطمینان ملت ستمدیده ایران که نزدیک دو سال است در آتش انقلاب و بدبختی می سوزد و از فشار و ظلم دولت خود به جان آمده از حمایت و پشتیبانی و کمک محمد علی شاه جابر بی رحم و اطرافیان او و درباریانش که راه ظلم و بیدادگری را پیش گرفته صرف نظر کند و دست دوستی به طرف ملت ایران دراز نماید تا ملت بطوری که مصلحت خود می داند با رعایت حفظ دوستی و مناسبات حسنه بر دولت امپراطوری روسیه تقدیرات خودش را معین کند و راهی را که راحتی و رضایت مردم را دربر داشته باشد پیش بگیرد.

رعایت حال ملت ایران از طرف امپراطور معظم روسیه موجب سپاسگزاری عموم ملل اسلامی مخصوصاً مسلمانانهایی که تبعه دولت روسیه هستند خواهد شد و مقامات روحانی نجف که سرسلسله علمای مسلمان شیعه هستند به نوبه خود حقگزار و ممنون خواهند گردید.

اقدامات پانف و مؤید که جنبه تبلیغاتی شدیدی در برداشت تاحدی در دستگاه زمامداران مستبد روسیه بی تأثیر نبود بطوری که بعضی از جراید طرفدار دولت به وزارت خارجه روسیه نصیحت کردند که رویه خود را در ایران تعدیل کند و حتی یکی از روزنامه ها نوشت که سزاوار نیست بیش از این دولت راضی شود یک ملت کهن سال که حق عظیمی بر تمدن جهان دارد زیر فشار یک پادشاه جاهل بی لیاقت پایمال شود ولی زمانی نگذشت که جاسوسان به اداره پلیس پطرسبورگ راپرت دادند شخصی که به نام میرزا شیخ علی خود را نماینده روحانیون نجف معرفی کرده و این سروصدا را بلند

نموده یکنفر انقلابی ایرانی می باشد و با تغییر نام و لباس خود را بجای نماینده علمای نجف جازده.

بناف که با نظر تیزبین و دقت کامل مراقب اوضاع بود بوسیله اعضای حزب سوسیال دمکرات که در ادارات پلیس دولت روسیه راه و مقام داشتند مطلع شد که سرشان دارد فاش می شود و نقشه شان نقش بر آب می گردد و ممکن است دستگیر و زندانی بشوند این بود که بدون فوت وقت پیش از اینکه برای مقامات روسیه حقیقت امر روشن شود با عجله راه ایران را پیش گرفتند و با زحمت و دردسر زیاد خود را به خاک ایران رسانیدند ناگفته نماند که مؤید چند جلسه نطق و سخنرانی در مجامع عمومی کرد که فوق العاده مورد توجه قرار گرفت و نیز سرو وضع و قیافه او در عبور از خیابانهای بزرگ پایتخت روسیه برای مردم آن سرزمین جالب توجه بود و او را روحانی موقر و آزاد یخواه می خواندند.

در همان ایام که معاضد السلطنه با عشق و علاقه بی مانندی در سوسس مشغول طبع و انتشار روزنامه صوراسرافیل بود پروفیسور براون نامه ذیل را راجع به مسافرت شیخ عبدالعلی مؤید به روسیه باو می نویسد و از چگونگی امر کسب اطلاع می کند.

مطلب مهم اینست که در این اواخر شخصی مشروطه خواه بنام میرزا شیخ علی در پترسبورگ و مسکو خوب حمایتی از مشروطیت ایران می کرد از قراری که یکی از مخبرین روزنامه های انگلیس محرمانه به مخلص نوشته بود نطقهای او اثر خوبی کرد.

حالا همان شخص که در حقیقت دوست ایرانست تلگراف کرده که حکومت روس می گوید که این شخص که به قول خودش مجتهد و از کربلا و نجف آمده بود آدم بی سروپایست و اصلا لنگرانی و تبعه روس است و شأنی و مقامی ندارد و از پیش خودش حرف می زند و از مخلص حقیقت حال را استفسار نموده بود با شیخ حسن مشورت کرده به نجف اشرف تلگراف کردیم ولی تا به حال جواب نیامده هرگاه جنابعالی اطلاع داشته باشید خواهش دارم بفرستید که هرگاه روسها دروغ می گویند بتوانیم تکذیب کنیم.

مخلص حقیقی ادوارد براون.

چرخهایی که دستگاه عظیم استبدادی باغتناه را بر ضد آزادی ملت بکار انداخته بود منحصر به چندین هزار قشون ساخلو، مرکز اردوی عین الدوئه، اردوی قزوین، سوارهای بختیاری، خوانین فتودال، افواج لرستانی و پشت نوه، لیاخف و قزاقخانه، شیخ فضل الله و روحانیون مستبد آدم کش و ترورالواط و او باش، شاهزادگان و اعیان

یک دستگاه دیگر در  
باغشاه بر ضد  
مشروطه خواهان

پشتیبانی دولت روس و تمرکز قشون روس در سرحدات ایران، سلطان عثمانی، ایلات و عشایر نبود و یک ماشین شیطانی دیگر که در ظاهر از نظرها مخفی بود ولی همه از آن اطلاع داشتند و شبها بکار میافتاد نیز وجود داشت و اداره آن در دست نایب السلطنه کامران میرزا پدر ملکه و عموی محمدعلیشاه بود، این ماشین شیطانی دستگاه جن گیری، رمالی، کفینینی، غیب گویی و دعانویسی بود که اعضا و اجزای آن از صدها تجاوز می کرد و یک قسمت از مالیات یا غارتی که از مردم بدیخت ایران می شد خرج گردش این دستگاه می شد. در هر نقطه از مملکت که شیاد و حقه بازی یافت می شد راه دربار گرد و نمودار را در پیش گرفته استعداد و معلومات خود را برای بهره برداری آن دستگاه شیطانی عرضه می داشتند و با گرفتن پول و امتیازات، فنون و معلومات اهریمنی خود را تقدیم پدر تاجدار می کردند.

از درباریان جز مخصوصین، دیگران را در این موسسه راه نبود و از فدا بیان جز کسانی که مورد اعتماد و اطمینان بودند پذیرفته نمی شد. این دستگاه در اندرون و آنهم در موقعی که ظلمت شب همه جا را فرا گرفته و درها به روی اغیار بسته شده بود بکار می افتاد و تا پاسی از شب بنا بر مقتضیات روز و پیش آمد حوادث مشغول کار بود.

در گوشه ای چند نفر ژولیده با اوراد و ذکر و حرکات غریب و عجیب به تسخیر اجنه مشغول بودند و پس از آنکه جنها را به دست می آوردند در شیشه حبس می کردند تا در روز مبادا به کمک پادشاه جمجاه از شیشه قدم بیرون نهند و دشمنان شاه را که مشروطه خواهان بودند از میان بردارند و یا به کمک اردوی کیوان شکوه با سمنج بروند و به عین الدوله کمک کنند.

جمعی دیگر به ساختن مجسمه هایی از موم شبیه ستارخان، سپهدار، سردار اسعد و سایر رؤسای ملیون می پرداختند و پس از خواندن اوراد سر هریک را با شمشیر می زدند و به ملکه و شاه مژده می فرستادند که در همین موقع که سر مجسمه مومی فلان سردار ملی با شمشیر زده شد او کشته شده.

جمعی دیگر مشغول به ترکیب ارقام مرموز و طلسم بودند و کلمات و جملات نامفهوم در روی قطعات و پوست کدو می نوشتند و سپس در آب می شستند و از آن آب به قبله عالم و ملکه و ولیعهد می خوراندند، جمعی دیگر به نگارش خطوط و اشکالی در روی تخم مرغ مشغول بودند و پس از آنکه تمام سطح تخم مرغ را از نقش و نگار پر می کردند تخم مرغ را در آتش می انداختند و چون تخم مرغ در اثر حرارت آتش از هم پاشیده می شد می گفتند چشم حسودهای شاه مثل این تخم مرغها خواهد ترکید.

فالگیرها و رمالها با زارشان از دیگران گرمتر بود زیرا این شیادان تا حدی به علم الروح آشنا هستند و چون دست ملکه و پادشاه را در دست می گرفتند و در خطوط کف دست و قیافه آنها نگاه می کردند چنان آنها را مجذوب و تحت تأثیر قرار می دادند که هر

چه می‌خواستند به سهولت بدست می‌آوردند. نایب‌السلطنه مثل یک ژنرال فرمانده عملیات این دستگاه شیطنانی را تحت نظر داشت و با دقت به آنچه می‌کردند و می‌گفتند نگاه می‌کرد و گوش می‌داد و شاه و ملکه را از تأثیر قطعی آن عملیات مطمئن می‌نمود و می‌گفت همانظوری که به وسیله همین دستگاه موفق شدم مشروطه و مجلس را از میان ببرم بزودی به کمک این دستگاه قشون ملی تبریز و گیلان و اصفهان را متلاشی خواهم کرد و سرسرداران ملی را به پای شاه خواهم انداخت.

محمدعلیشاه پس از چندماه نیرنگ بازی و دروغ‌گویی و تقویت قشون آذربایجان و تحریک ایلات و عشایر برضد مشروطه‌خواهان و فرستادن نماینده به اروپا و نجف و تجهیز ملاحای مستبد و وعده‌هایی که مکرر برای افتتاح مجلس شورای ملی داده بود بازی دیگری آغاز کرد و اعلام کرد که مجلسی بنام شورای دولتی بجای مجلس شورای ملی تشکیل خواهد داد تا در امور مملکت با دولت همکاری کند و سروصورتی به وضع عمومی بدهد.

پانزده نفر از کهنه مستبدین درباری را برای عضویت مجلس شورای دولتی انتخاب نمود و به آنها ماسوریت داد که اساسنامه‌شورا را بنویسند و پس از تصویب و صحه همایونی مجلس شورای دولتی رسمیت یافته و بکار مشغول شود. هیئت مذکور پس از چندروز گفتگو و بحث اساسنامه و یا به اصطلاح آن روز نظامنامه‌ای در بیست و یک ماده تهیه نمود و برای امضا تقدیم شاه کرد، چون نقل سواد نظامنامه را در اینجایزاید می‌دانم فقط در چند سطر ملخص آنرا به نظر خوانندگان می‌رسانم مجلس شورای دولتی که اعضای آن را شاه شخصاً انتخاب می‌کرد و ملت در انتخاب آن کمترین سهمی نداشت دارای اختیاراتی بود در اصلاح امور مملکتی ولی به شرط آنکه کلیه مطالب از طرف دولت پیشنهاد شده باشد و بعد از تصویب مجلس شورای دولتی به عرض شاه برسد و در صورتی که شاه موافق باشد مصوبات را امضا خواهد کرد والا کان‌لم‌یکن خواهد بود.

بامدافه به آنچه در بالا گفتم مجلس مذکور جز یک آلت فعلی، مقام و موقعیت دیگری نداشت و بکلی با آنچه ملت می‌خواست منافات داشت و غیرممکن بود ملت ایران زیر بار چنین مجلسی برود و او را به رسمیت بشناسد.

جیزی که مایه تعجب است اینست که سفرای روس و انگلیس هم که از دیر زمانی طریقه واسطه و میانجی را میان دولت و ملت ایران اتخاذ کرده بودند از رویه محمدعلیشاه دلخور شده و چند روزی از مداخله و گفتگو خودداری نمودند.

چون کامران میرزا نایب السلطنه، محمدعلیشاه را در آن روزها تشکیل جلسه در متفکر و متزلزل می‌دید برای آنکه او را در مخالفت با تاسیس مجلس شورای ملی تقویت نماید دعوتی از هیئت خانه کامران میرزا دولت و رجال مستبد مملکت و جمعی از روحانیون و شاهزادگان در کامرانیه نمود و پس از گفتگوی بسیار تصمیم گرفته شد که عده‌ای را به نمایندگی طبقات فوق به حضور شاه بفرستند و به او خاطر نشان نمایند که طرفداران و دوستان تاج و تخت شاه به هیچوجه از مشروطیت و مجلس تمکین نخواهند کرد و یقین دارند که زوال سلطنت از خانواده قاجاریه با تجدید مشروطیت قطعی و مسلم و غیر قابل اجتناب است. در سراز مشروطه خواهان تهران گفته می‌شد که سفارت روس محرک تشکیل جلسه خانه کامران میرزا بوده و دلیل این عقیده هم این بود که پس از چند روز وزیر خارجه روسیه در مجلس دوما نطقی راجع به سیاست دولت روس در ایران نمود در ضمن آن این جمله گنجانیده شده بود.

(دولت روس مقید به این نیست که شاه پیروی نصایح سفارتین را بنماید یا ننماید)

## انقلاب رشت

انقلاب رشت مقام مهمی در برقراری حکومت ملی و مشروطیت ایران دارد که در خور دقت و مطالعه دقیق است و دانستن و پی بردن به ریشه و علل موجبات آن از نظر فلسفه تاریخ حایز اهمیت بسیار است.

مردم گیلان مخصوصاً ساکنین رشت و بندرپهلوی که در آن زمان بندرانزلی خوانده می شد بیش از سایر نقاط کشور استعداد قبول رژیم نو و مشروطیت را داشتند علت اساسی این استعداد بیشتر از این حقیقت سرچشمه می گیرد که گیلانیها کمتر از سایر مردم ایران گرفتار قیودات و خرافات بودند و کمتر مرض ریاکاری و سالوسی در آنها دیده می شد.

به علاوه از دیرزمانی بواسطه نزدیکی و رابطه تجارتي که با روسیه و قفقاز مخصوصاً بادکوبه و تفلیس داشتند و مسافرتهايي که به آن نواحی می کردند و معاشرتی که با مردم آن دیار داشتند تا حدی از افکار نوین آگاهی پیدا کرده بودند، بهمین علل همین که انقلاب مشروطیت در تهران ظهور کرد مردم رشت و بندرپهلوی بدون درنگ و تردید آن نهضت ملی را با آغوش باز استقبال کردند و خود را طرفدار مشروطیت اعلام نمودند و چنانچه در واقعه میدان توپخانه و بمباردمان مجلس تعطیل عمومی کردند و در تلگرافخانه مجتمع شدند و صدها نفر مسلح گشته و برای رفتن به تهران و یاری ملت آمادگی خود را اعلان داشتند این احساسات مردم گیلان بخلاف بعضی از شهرستانهای ایران مصنوعی و تصنعی نبود و به عقیده قلبی آنها انکا داشت.

برای آنکه خوانندگان این تاریخ بدانند که مردم رشت روحاً شوروی و به حکومت مشورت معتقد بودند داستانی که در زمان حکومت عضدالسلطان در رشت پیش آمد و در روزنامه جبل المتین منعکس شد به طور اختصار در اینجا نقل می کنم:

در زمان سلطنت مظفرالدین شاه چندسال پیش از طلوع مشروطیت شاهزاده عضدالسلطان حاکم رشت شد، برگزیدگان مردم رشت چون او را جوان و بی تجربه یافتند پیشنهاد کردند که یک مجلس مشورتی از نمایندگان اعیان و تجار و اصناف در

رشت تأسیس بشود و کلیه امور به مشورت و تصویب آن هیئت بموقع اجرا گذارده شود، این کشمکش چندی دوام داشت و برای بعضی سردهسته‌ها تولید زحمت زیاد کرد ولی این حقیقت را روشن نمود که مردم رشت طالب شرکت و مشورت در امور ملک و مملکت می‌باشند و از دیر زمانی حسن عقیده در آنها پیدا شده است.

بعد از بمباردمان مجلس و از میان رفتن مشروطیت، همان سکوت مرگ‌آسا که تمام شهرستانهای ایران را فرا گرفته بود بالهای بی‌رحم خود را به سر مردمان رشت برافراشت ولی در میان همان سکوت عمیق دلباختگان آزادی مجالس و محافل سری داشتند و برای نجات کشور از کابوس استبداد تلاش می‌کردند.

انقلاب تبریز و قیام مردانه ستارخان و فیروزی‌ای که در جنگها نصیب ملیون شد یک روح اسیدواری در میان مشروطه‌خواهان رشت بوجود آورد و دامنه فعالیت آنها را توسعه داد و بنای مکاتبه را با انجمن ملی تبریز گذاردند و آماده بودن خود را برای جانفشانی در راه آزادی اعلام داشتند. چنانچه در همان موقع حبل‌المتین کلکته نوشت خوب است مردم سایر شهرستانهای ایران از تبریز درس وطن پرستی و آزادی طلبی گرفته برای حقوق از دست رفته قیام کنند و با مردم غیرتمند تبریز هم صدا شوند، میرزا کریم خان رشتی نامه‌ای به مدیر حبل‌المتین نوشت و در آن نامه متذکر شد که اسیدوارم تا وصول این نامه به شما، ملت گیلان هم به وظیفه خود عمل کند و برضد استبداد قیام نماید.

محمدعلیشاه که از تمایل مردم رشت و بندرپهلوی به مشروطیت بی‌اطلاع نبود و از احساساتی که در طرفداری از مجلس و ملت در گذشته نشان داده بودند بغایت خشمگین بود و نمی‌خواست واقعه تبریز در گیلان پیش بیاید، آقا بالاخان

### حکمران گیلان

سردار افخم را که در بی‌رحمی و شدت عمل و خبث طینت معروف بود و سالها با بیدادگری ریاست نظمیته تهران را داشت و پیشکار مورد اعتماد کاسران میرزا نایب السلطنه بود و مکرر امتحان شقاوت و آدم کشی داده بود با اختیار تام و قوای کافی از خُزاق و سرباز به حکومت گیلان منصوب نمود و به او دستور داد که با شدیدترین وضعی از هرگونه تظاهر و تمایل مشروطه‌خواهی مردم جلوگیری کند.

بزرگترین مصیب آزادیخواهان گیلان در آن زمان این بود که روسها در آن سامان قدرت فوق‌العاده داشته و در تمام حقوق و شئون زندگانی مردم مداخله می‌کردند و دست نشانندگان و تحت‌الحمایه‌های آنها برجان و مال مردم تسلط داشتند و در حقیقت حکومت گیلان در دست روسها بود و مأمورین دولت ایران آلت دست روسها بودند و بدون اراده آنها قدرت و جرأت کاری نداشتند.

ناگفته نماند که مشکل مشروطه خواهان رشت در آن موقع بمراتب از زمانی که ملت تبریز قیام کرد سخت تر بود زیرا وقتی که مجلس به نوب بسته شد انجمن آذربایجان بر اوضاع مسلط بود و عده زیادی مجاهد مسلح در اختیار ملیون بود و مهمتر از همه قورخانه دولتی در اختیار آنان قرار گرفت.

ولی در رشت نفوذ روسها و وجود یک حاکم جابرونداشتن اسلحه مانع بزرگ قیام ملی بود و از طرف دیگر نگاهداری و جمع آوری عده‌ای بطور مخفی بسیار کار دشواری بود و هرگاه کمترین بی احتیاطی می شد همه چیز از میان می رفت و نقش بر آب می شد.

چون بدست آوردن اسلحه در داخل ایران ممکن نبود و ساختمان یک هسته مرکزی از افراد شجاع و آشنای به انقلاب ضرورت داشت، سران مشروطه خواهان رشت پس از کنکاش و مطالعه و دقت بسیار برای تحصیل اسلحه و مهمات بر آن شدند دست طلب به طرف سوسیال دمکرات قفقاز که مرکز آن در تفلیس بود و به آزادی ایران از قید استبداد علاقه مند بود و چنانچه در صفحات پیش دیدیم با فرستادن افراد اسلحه به تبریز کمک بسزایی به قیام تبریز نمود، دراز نمایند و از آنها یاری بطلبند.

حزب سوسیال دمکرات که مترقی ترین و مقتدرترین حزب انقلابی روسیه بود و مدت نیم قرن با دادن هزارها مقتول و محبوس و ناکامیها و بدبختیها با دولت استبدادی روسیه مبارزه کرد و عاقبت با بوجود آوردن انقلاب کبیر روسیه که

### حزب سوسیال دمکرات روسیه

بنام انقلاب اکبر نامیده شد ریشه حکومت استبدادی روسیه را از بنیان کند و بجای او حکومت اشتراکی جمهوری در روسیه ایجاد کرد و انقلاب عظیمی بوجود آورد که در تاریخ جهان سابقه نداشته و دستگاه مقتدر و نیرومندی ایجاد کرد که عالمیان را به شگفت آورد و صدها ملیون نفوس در تمام کشورهای دنیا بدان معتقد و برای بسط آن مسلک و عالمگیر شدن آن کوشش و تلاش می کنند. همین حزب سوسیالیست بود که نام حزب بلشویک به خود گرفت و امروز در تحت قیادت «مارشال استالین» برکشور وسیع روسیه فرمانفرمایی می کند.

کمیته مرکزی حزب سوسیالیست قفقاز که شعبه‌ای از حزب سوسیالیست روسیه بود و در آن زمان به رهبری یکی از نوابغ عصر ژرف‌رُزا (آهن) که پس از انقلاب روسیه به نام مارشال استالین نامیده شد، اداره می شد. مرام و عقاید آزادیخواهیش از حدود کشور روسیه تجاوز کرد و به ممالک دیگر منجمله ایران سرایت نمود و عده‌ای از رهبران انقلاب مشروطیت ایران به افکار آن حزب آشنا شده و به اهمیت آن پی برده بودند.

حزب سوسیالیست (اجتماعیون عاسیون) از بدو ظهور انقلاب مشروطیت نسبت به سرنوشت ملت ایران علاقه‌مند و با دل و جان خواهان موفقیت آزادیخواهان ایران بود چنانچه پس از طلوع مشروطیت و کامیابی ملت ایران در آن نهضت عظیم حزب سوسیال دمکرات اعلامیه‌ای به طبع رسانید و مجاهدت ملت ایران را در مبارزه با استبداد تبریک گفت.

بطوری که مجله شرق شناسی علمی تذکر می‌دهد مؤسس حزب سوسیال دمکرات در ایران «نریمان» و «نریمانف» بود و اولین شعبه این حزب در آذربایجان تأسیس گردید و عده‌ای از افراد روشنفکر در آن عضویت یافتند و چون آشنا به افکار نوین شدند برای قبول یک تغییر اساسی در ایران آماده‌گشتند و همینکه انقلاب مشروطیت طلوع کرد کسانی که عضویت آن حزب را داشتند با دل و جان در راه موفقیت آن قیام کردند و از پائینشستند تا به فتح و فیروزی نایل شدند.

رنجبران جهان متحد شوید. ما سوسیال دمکراتها، مدافعین حقیقی آزادی، اعلام مشروطیت ایران را در این روز مسعود به دوستان آزادیخواه جهان تبریک می‌گوییم، ما به تمام علما و تجار طرفدار توده خلق و تمام مجاهدین اسلام که در اطراف برای رسیدن به هدف مقدس خود از جان و مال گذشته‌اند درود می‌فرستیم.

به برادران تهرانی خود خطاب کرده می‌گوییم هموطنان، برادران، شکر خدای عادل را که به ما فرصت داد اولین قدم را برای رسیدن به هدف مقدس خود در سایه اتحاد و کوشش خلل ناپذیر دوستداران آزادی برداریم. برادران حقیقی، اینک در سایه اتحاد و یگانگی اقدام به هر عملی برای ما ممکن است. ژاپن ناتوان در سایه بیداری و عزم راسخ، دشمنی مثل دولت روس را مغلوب کرد. ما مجاهدین اسلام که مردان خداییم نمی‌توانیم به موفقیت حاصله قناعت کنیم و بجای خود بنشینیم، موقع آن رسیده است که علم سرخ آزادی را برافرازیم و به یک‌سشت دشمنان عدالت فرصت ندهیم که با اغراض و منافع خصوصی خود شفق خون‌آلود مشروطیت را که ثمره خونبها و قربانیهای آزادیخواهان ایران است پرده‌پوشی نمایند. زنده باد دوستان آزادی و مشروطیت، سرگ بردشمنان آزادی.

ناگفته نماند که حزب دمکرات که بعد از فتح تهران در ایران به رهبری تقی‌زاده و جمعی از سران مشروطه‌خواه تندرو تشکیل یافت مراسم همان سوسیال دمکرات بوده که با اندک تغییر و اصلاحی منتشر گردید، علت اینکه نام آن حزب را در آن زمان سوسیال دمکرات نگذازدند و به لفظ دمکرات قناعت کردند این بود که در آن دوره هنوز

مسلک سوسیالیستی در عالم انتشار نیافته بود و طرفدار زیادی نداشت و مردم از لفظ سوسیالیست بیم داشتند و آن را یک مسلک اشتراکی تصور می کردند و قانددین حزب از ترس آنکه بواسطه لفظ سوسیالیست پیروان زیادی پیدا نکنند به نام دمکرات قناعت کردند. حزب سوسیال دمکرات در اعلامیه ای که پس از توپ بستن مجلس منتشر نمود چنین می نویسد: توده ملت ایران، محصلین مدرسه عالی پلیتکنیک (دارالفنون) و محصلین مدرسه فلاح و مدرسه علوم سیاسی برای نجات آزادی و ملت از قید استبداد با هم متحد شوید. هیچ قدرتی نمی تواند در مقابل اتحاد شما پایداری کند. محصلین مدارس شما باید در صف اول جنگجویان راه آزادی قرار بگیرید. محصلین علوم دینی و علمای روحانی شما که در انقلاب مشروطیت با شهادت خیره کننده قیام کردید اینک موقع آن رسیده که بار دیگر علاقه مندی خود را نسبت به وطن و دین نشان بدهید و از پای ننشینید تا حقوق از دست رفته خود را بازیابید. فرزندان ایران که در مدارس فرانسه و انگلیس و عثمانی مشغول تحصیل هستید موقع آن رسیده که به وطن خود مراجعت کنید و برای سربلندی ملت خود با ظالمین و بیادگران مبارزه کنید.

در تمام ممالک مترقی که از نعمت آزادی برخوردار شدند، محصلین مدارس عالییه صف اول فداکاران ملت را تشکیل می دادند و بزرگترین افتخار را در راه نجات مملکت خود بدست آوردند، شما زنهای ایران همانطوری که در نهضت مشروطه چادر بسر و تفنگ در دست قیام کردید و امروز هم خواهرهای شما در تبریز تفنگ به دست در سنگرمی جنگند. (چنانچه روزنامه حبل المتین می نویسد بعد از یکی از جنگهای سختی که میان قشون دولت و مشروطه خواهان درگیر شد ستارخان جسد بیست زن را در میان کشتگان پیدا کرد که در لباس مردان با دشمنان آزادی نبرد کرده بودند.) موقع آن رسیده که بار دیگر برضد ظلم قیام کنید و دشمن بدخواه را از پای درآورید و آزادی را بدست بیاورید.

## فرزندان و کیل الرعایا

وکیل الرعایا که یکی از رجال معروف و محترم و متمول گیلان بود پنج فرزند ذکور داشت و همه آنها در راه مشروطیت خدماتی نمودند و مصایبی کشیدند و از میان آنها عبدالحسین خان معزالسلطان (سردارمحمی) و میرزا کریم از پهلوانان انقلاب مشروطیت و مؤسسان حکومت ملی بشمار می آیند و نام آنها در تاریخ نهضت مشروطیت جاویدان است.

سردارمحمی و میرزا کریم خان سری پرشور و قلبی مالامال از عشق به وطن و آزادی داشتند و در عنفوان جوانی با اشخاص روشنفکر و مترقی آمد و شد می کردند و عقاید نوین را الهام می گرفتند. این دو برادر بواسطه مسافرتی که به اروپا کردند مجذوب تجلیات تمدن نوین شدند و آرزومند بودند که ایران هم روزی از آزادی و تمدن برخوردار شود و در ردیف ملل راقیه جهان جای گیرد. پس از طلوع انقلاب مشروطه در تهران این دو برادر چون دو عاشق شیفته سرازیا نشناخته به طرفداری از مشروطیت قیام کردند و به یاری چند نفر از آزادیخواهان رشت منجمله میرزا حسین کسمانی، یقیکیان و سید اشرف الدین مدیر روزنامه نسیم شمال به تشکیل مجامع ملی و دادن کفرانها پرداختند و در تمام حوادثی که در دوره مشروطه اول در تهران روی داد آنها حامی مشروطه بودند و با جمعی در تلگرافخانه متحصن شده و بر آوردن آرزوی ملت را خواستار بودند، در واقعه میدان توپخانه و قضیه توپ بستن مجلس این دو برادر جمعی را با خود همدست نموده یک قوه مسلحی تشکیل دادند و آماده مسافرت به تهران برای کمک به مجلس و مشروطه خواهان شدند.

پس از توپ بستن مجلس بطوری که در صفحات پیش ذکر کردم با جمعی از آزاد مردان مجالس سری داشتند و تهیه یک انقلاب بزرگی را در گیلان می دیدند.

سیویقیکیان که یکی از ارامنه روشنفکر و تحصیل کرده و مطلع به مسالک سیاسی و نهضت‌های اجتماعی بود و قلم شیوایی داشت و در تحقیق در مسائل سیاسی بسیار پخته و عمیق بود و ریاست حزب «انچاگی» اراسنه را داشت با این دو برادر دوستی و